

مریم محمدی
کارشناس ارشد تاریخ

عوامل مؤثر در روابط ایران و اردوی زرین در دوره زمامداری هلاکو و اباخان

چکیده

به دنبال تهاجم مغولان به بخش وسیعی از آسیا و استیلای آنان به این مناطق حکومت های چندی از تقسیم ماترک چنگیز خان در درون این امپراطوری پهناور بوجود آمد و از جمله این حکومت ها، اردوی زرین در قفقاز، روسیه و دشت قبهچاق و حکومت ایلخانان در ایران بود. استقرار این حکومت های خویشاوند در مجاورت یکدیگر به مناسبات و مراوداتی انجامید که از همان بدو امر دو حکومت در راستای پی جویی سیاست ها و دعاوی آنها جریان داشت و نقش مؤثری در تعیین سیاست های اتخاذ شده در منطقه و پیامدهای آن ایفا کرد.

کلید واژه: ایلخانان ، اردوی زرین ، روابط، هلاکو، اباقا .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

با پایان پذیرفتن عملیات و لشکرکشی‌هایی که در دوره زمامداری منگوقاآن و جانشینان وی به فتح نهایی و کامل چین و ایران منجر شد، این مناطق به همراه آن قسمت از سرزمین‌هایی که در دوران چنگیزخان، اگتای قآن و گیوک به زیر سیطره مغولان درآمده بود، منجر به قلمرو وسیعی گردید که از مغولستان تا مرزهای شرقی اروپا را در بر می‌گرفت. فتوحاتی که هر بخش از آن بنابر وصیت چنگیزخان سهم الارث یکی از فرزندان او شد. هنگامی که هلاکو به عنوان خان تابع زمام امور را در ایران به دست گرفت و به تحکیم پایه‌های حکومت خود و تأسیس سلسله ایلخانان در ایران پرداخت، در هر یک از این قلمروها یکی از عموزادگان او زمام امور را در دست داشتند. اردوی زرین در شمال قلمرو ایلخانان و الوس جغتای در بخش شرقی قلمرو هلاکو دو دولت همسایه و خویشاوندی بودند که کمی قبل از استقرار هلاکو در ایران از تقسیم ماترک نیای او و با تکمیل فتوحات شکل گرفته بودند. این حکومت‌ها سهم مهمی از مناسبات و روابط خارجی را به خود اختصاص دادند. صرف نظر از وقایع و تعاملاتی که در مناسبات دولت‌های همسایه قابل پیش‌بینی است، خویشاوندی زمامداران این کشورها نیز نقش موثر و مهمی در نوع روابط آنان بر عهده داشت. در اردوی زرین، حکومت ایلخانان و الوس جغتای، عامل خویشاوندی نه تنها به نفع این حکومت‌ها وارد صحنه نشد، حتی نتوانست از بروز تنش در بین آنان نیز جلوگیری کند. دعاوی، زیاده‌خواهی‌ها و توسعه‌طلبی‌های این حکومت‌ها بر نوع مناسبات آنان تأثیر گذاشت و فصل جدیدی از روابط و مناسبات را در دوره حکومت‌های مغول در منطقه گشود.

زمامداری هلاکو و آغاز تنش‌ها در روابط با اردوی زرین

به دنبال استقرار هلاکو در ایران و تأسیس سلسله ایلخانان این حکومت با دولت ممالیک بحری مصر در بخش غربی و دو دولت مغولی که کمی قبل از تشکیل دولت ایلخانان و از تقسیم میراث چنگیزخان بوجود آمده بودند، یعنی الوس جغتای در شرق و اردوی زرین در شمال قلمرو خود همسایه شدند. چنگیزخان در تقسیم متصرفات خود ولایت ترکستان تا آن سوی جیحون را به دو مین پسرش، جغتای واگذار کرد.^۱ در واقع سهم او عبارت بود از استپ‌های سابق امپراطوری قراختای در آسیای مرکزی که از سرزمین اویغوری‌ها تا سمرقند و بخارا در غرب گسترده بود و

مناطقى چون ایللی، ایسی کول، چوی علیا و تلس را شامل می‌شد. به‌علاوه کاشغر و ماوراءالنهر که ابتدا مستقیماً^۲ از طرف امپراطور اداره می‌شد، در دوره زمامداری آگنای قآن به قلمرو جغتای الحاق شد.^۳ اردوی زرین نیز شامل مناطق بسیار وسیعی، نظیر ایالت خوارزم و دشت قبچاق و آلان و روس و بلغار بود که به شکل نوار وسیعی سرتاسر مناطق شمالی حکومت ایلخانان را در برمی‌گرفت و طبق وصیت چنگیزخان به فرزند ارشدش، جوچی تعلق گرفت.^۴ این مناطق در طی دو دوره لشکرکشی - در زمان حیات چنگیزخان و سپس زمامداری منگوقاآن - به امپراطوری مغولان ضمیمه شد و به دنبال تسخیر قطعی این نواحی، از سال ۶۲۵ هـ (۱۲۲۷م) و با زمامداری باتو - فرزند ارشد جوچی و مؤسس خان‌نشین اردوی زرین - اداره امپراطوری مغولان در این بخش، در دست اعقاب جوچی قرار گرفت.^۵

با وجود اینکه اختلافات و تنش‌ها در روابط حکومت‌های همسایه امری دور از انتظار نیست، اما در مورد اردوی زرین و حکومت ایلخانان این تنش‌ها بسیار زودتر از آنچه گمان می‌رفت، آغاز شد. در واقع از همان سال فتح بغداد ۶۵۶ هـ (۱۲۵۸م) و استقرار ایلخانان در ایران، نخستین نشانه‌های برخورد و تنش میان دو طرف قابل پیش‌بینی و در نهایت به نبرد سال ۶۶۰ هـ (۱۲۶۱م) بین هلاکو و برکه - دو پسر عمو، اولی فرزند تۆگویی و دومی فرزند جوجی - منجر شد.^۶

درباره علل بروز این نبرد که اولین برخورد و اختلاف خاندان‌های خویشاوند و به عبارت دیگر اولین تنش و شکاف عظیمی که در بین اعقاب چنگیزخان و آن‌هم در نسل دوم و در بین نوادگان او رخ داد، اتفاق نظر کاملی وجود ندارد. اما آن‌گونه که رشیدالدین فضل‌الله و برخی منابع دیگر اشاره دارند، یکی از دستاویزها و بهانه‌های اصلی جنگ، مرگ مشکوک دو تن و ایراد اتهام سحر به یکی دیگر از سه شاهزاده الوس جوچی به نام‌های توتار، بلغای و قولی بوده است که در رأس نیروهای کمکی اردوی زرین به هنگام لشکرکشی هلاکو به ایران مشارکت داشتند.^۷ بنا به گزارش جامع‌التواریخ در گزارشی بلغای - که با گزارش معینی در منتخب‌التواریخ مطابقت می‌کند^۸ و در گزارشی دیگر توتار - که با اقوال سایر منابع در مورد این موضوع مطابقت دارد - به اتهام سحر و جادو که در نزد مغولان گناه فاحش و نابخشودنی بود، متهم شد.^۹ به جز تاریخ الفی همه منابعی که درباره این موضوع مطالبی آورده‌اند به دلیل اتهام نسبت داده شده و شواهد تصدیق‌کننده این اتهام سخنی نگفته‌اند. اما در این کتاب آمده است، هم در این تاریخ سال ۶۵۸

هـ (۱۲۵۹م) شهزاده بلقان‌سین سیان پسر جوچی در اثنای طوی به فجاء فوت شد و در باب فوت او توتود اُغول (توتار) را به تهمت سحر متهم گردانیدند و بعد از ثبوت گناه او را همراه سونجاق به خدمت برکه فرستادند و برکه بعد از تحقیق حال به حکم یاسای چنگیزخان، باز او را پیش هلاکو خان فرستاده و در ۱۷ ماه صفر سال ۶۵۸ هـ او را به حکم هولاگو خان به یاسا رسانیدند.^۹ سوالی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که اگر برکه نیز به گناه و جرم توتار متقاعد شده بود، چرا بعدها آنرا دستاویز و بهانه‌ای جهت جنگ با هلاکو قرار داد و مسئله دیگر اینکه چرا برکه خود به مجازات توتار اقدام نکرد و او را دوباره به ایران فرستاد تا در آنجا درباره‌اش تصمیم گرفته شود؟ به فاصله کمی از مرگ توتار، دو شاهزاده دیگر از خاندان جوچی یعنی بلغای و تولی که در دربار هلاکو به سر می‌بردند، نیز به شکلی مشکوک درگذشتند. درباره علت مرگ آنان نیز منابع اشاره دقیقی ندارند و از آن با تعبیر «رسیدن واقعه‌ای» سخن گفته‌اند.^{۱۰} مرگ این دو شاهزاده به طور همزمان و آن هم دقیقاً اندکی پس از قتل توتار، مطمئناً نمی‌توانست متأثر از عوامل طبیعی باشد. این مسئله از چشم برکه نیز پوشیده نماند و او مدعی شد که آنها با خوردن سم کشته شده‌اند.^{۱۱} گویا در مورد مرگ ناگهانی بلغای و تولی نظر برکه دور از واقعیت نبود. زیرا علاوه بر موارد بالا به نظر می‌رسد، هلاکو با پیش بینی وقایع آتی و برای جلوگیری از خطرات احتمالی اقدام به حذف آنان نموده است.

پس از این وقایع، آن دسته از سپاهیان اردوی زرین که تحت فرماندهی این شاهزادگان، پس از اتمام لشکرکشی‌های هلاکو در ایران به سر می‌بردند، از ایران خارج شدند. رشیدالدین که پس از گزارش خود درباره این سه شاهزاده مذکور به سپاهیان آنها می‌پردازد، در توضیح خروج آنها از ایران اینگونه آورده است که «و لشکرها که با قولی و توتار بدین ملک آمده بودند، بیشتر بگریختند»^{۱۲} اشاره رشیدالدین به گریز این نیروها و در ادامه نیز اشاره به اینکه «از امرای هولاگو خان بر عقب ایشان (سپاهیان اردوی زرین) می‌رفتند»^{۱۳} فرار این نیروها گواهی بوجود آمدن جوئی ناآرام و مضطرب در روابط قلمروهای مغولی است. در واقع می‌توان گفت فرار این سپاهیان اولاً با مرگ فرماندهانشان ارتباط دارد و اینکه مرگ آنان طبیعی نبوده و سپاهیان آنها نسبت به این مسئله واکنش نشان داده‌اند. سپاهیان مذکور در خروج از ایران به چند دسته تقسیم شدند. عده‌ای به رهبری سردارانی چون نکودر و اورتکوچی از طریق خراسان در نواحی غزنه، بین‌گاو، مولتان تا لاهور پراکنده شدند و بعدها به نکودریان شهرت یافتند.^{۱۴} گروهی دیگر از آنان

از طریق دربند و شماخی به سوی دشت قبچاق رفتند.^{۱۵} گروه سوم از این لشکریان که تعداد قابل ملاحظه‌ای را شامل می‌شدند، در سال ۶۶۰ هـ - (۱۲۶۱م) از طریق غرب ایران به سوی شام رفته و به سپاهیان ملک الظاهر بیبرس سلطان ممالیک ملحق شدند.^{۱۶} پیوستن این سپاهیان به نیروهای ممالیک بسیار پر معنی و پراهمیت بود. ممالیک در این هنگام بزرگترین و مهمترین دشمن ایلخانان به شمار می‌رفتند و به عنوان سداً محکمی در مقابل مغولان، محکمترین مانع در برابر پیشروی آنان به سوی غرب محسوب می‌شدند و می‌توانستند برای اردوی زرین متحدی مقتدر و نیرومند در مواجهه با خطرات احتمالی از سوی ایلخانان و هنگام بروز اختلاف با این دولت به شمار روند. با رسیدن این سپاهیان در شانزدهم ذی‌الحجه سال ۶۶۰ هـ - (۱۲۶۱م) ملک ظاهر بیبرس به همراه خیل عظیمی از مصریان شخصاً به استقبال آنها رفت. از آنان پذیرایی شایانی به عمل آمد و به دستور سلطان تمام امکانات رفاهی چون مسکن و امکانات معیشتی و رفاهی در اختیار آنان قرار داده شد. این گروه که تعداد آنها را بیش از هزار نفر ذکر کرده‌اند به دین اسلام گرویدند و به سپاه ممالیک ملحق شدند.^{۱۷}

یکی دیگر از مواردی که باعث بروز اختلاف شد و بهانه هجوم نیروهای برکه به ایران را فراهم ساخت، رفتار هلاکو به هنگام فتح بغداد با خلیفه و مسلمانان بود که خان مسلمان اردوی زرین نسبت به آن عکس‌العمل نشان داد و هلاکو را به دلیل بدرفتاری با خلیفه و قتل عام مسلمانان سرزنش و شماتت کرد و قصد خود را از درگیری و جنگ با هلاکو، گرفتن انتقام خلیفه و مسلمانان از او عنوان نمود. رشیدالدین آورده است «برکه گفت: او تمامت شهرهای مسلمانان خراب کرد و خاندان همه پادشاهان اسلام برانداخت و دوست و دشمن را فرق نکرد و خلیفه را آقا و اینی نیست کرد، اگر خدای جاوید مدد کند، خون بی‌گناهان از او بازخواهم.»^{۱۸} برکه اولین پادشاه مغول بود که اسلام آورد.^{۱۹} با اینکه درباره اسلام آوردن او و چگونگی آن اقوال متفاوتی وجود دارد. اما با استناد به سخن روبروک درباره گرایش برکه به دین اسلام می‌توان گفت این مسئله مربوط به دوره فرمانروایی سرتاق و پیش از رسیدن او به حکومت بوده.^{۲۰} منابع گزارش‌هایی را درباره اهتمام او به انجام فرایض و شعایر دینی ارائه می‌کنند که نمایانگر علاقه و توجه فراوانش به این دین بوده است.^{۲۱}

اعتراض برکه به رفتار نامناسب هلاکو با خلیفه و مسلمانان از زوایایی چند قابل بررسی است. اولاً اینکه او به عنوان مسلمانی معتقد از آنچه بر سر خلیفه - رهبر جهان اسلام - و مسلمانان

توسط فردی غیر مسلمان آمده بود، رنجیده خاطر گشت و فقط به همین دلیل، درصدد کشیدن انتقام از هلاکو برآمد و با اینکه او با علم به جایگاه برتر خلیفه در بین مسلمانان و جهان اسلام، قصد داشت تا با جانبداری از او و موضع‌گیری در مقابل هلاکو، مشروعیتی کسب نماید که به وسیله آن حداقل از حمایت معنوی بیشتر مسلمانان برخوردار گردد. مشروعیت و حمایتی که می‌توانست برای برکه پایگاهی درخور مناسب در جهان اسلام فراهم آورد. اگر تنها دلیل اختلاف و دشمنی برکه با هلاکو اعتراض او به رفتار ناپسند هلاکو در تعامل با خلیفه و مسلمانان بود، داوری درباره این ادعای برکه راحت‌تر به نظر می‌رسید. اما از آنجایی که عوامل چندی به برخورد نیروهای او و هلاکو منجر شد، بنابراین قضاوت در مورد این مسئله چندان آسان نیست. به خصوص اگر تاریخ واقعه فتح بغداد ۶۵۶ هـ (۱۲۵۸ م) را با شروع اولین جنگ بین برکه و هلاکو ۶۶۰ هـ (۱۲۶۱ م) و این دو را با قتل توتار و مرگ مشکوک بلغای و تولی ۶۵۸ هـ (۱۲۵۹ م) مقایسه کنیم، لافل این مسئله که مرگ سه شاهزاده از نوادگان جوجی در مقایسه با واقعه قتل عام بغداد و خلیفه عامل شتاب دهنده‌تری در بروز اختلاف و جنگ محسوب می‌شد، مشهودتر است. یا اینکه عوامل پیش گفته در طی چهارسال و به مرور در نهایت به جنگ و دشمنی ختم شده درحالی که برکه چندان بی‌میل نبود تا از موقعیت خود به عنوان یک حکمران مسلمان، در توجیه دشمنی‌اش با همسایه و خویشاوند غیر مسلمان خود بهره برد.

از دوره زمامداری باتو مرسوم بود که حاکمان مغول ایران، بخشی از غنائم را به سرای بفرستند. همانگونه که بخشی دیگر از این غنائم نیز جهت خان بزرگ فرستاده می‌شد. ارسال قسمتی از غنائم برای خان بزرگ امری توجیه پذیر بود، اما درباره باتو این عمل به این دلیل صورت می‌گرفت که خان اردوی زرین مقام ارشدیت را در بین شاهزادگان خاندان چنگیزی دارا بود.^{۲۲} از دوره حکومت برکه این حصّه و سهم دیگر پرداخت - نشد و این امر، خود یکی از موارد اختلاف بین برکه و هلاکو شد. زیرا برکه نیز متوقع بود که ایلخان همچنان هنگام تقسیم غنائم سهم او را نیز همانند دوران باتو فراموش نکند. هلاکو مدتی پس از زمامداری برکه نیز سهم الوس جوجی را به الوس مذکور می‌فرستاد. اما بعد از مدتی از این اقدام سرباز زد. این عمل هلاکو احتمالاً با هزینه‌های بالای قلمرو او به خصوص جنگ با ممالیک ارتباط داشت. از سوی دیگر به نظر می‌رسد، هلاکو می‌خواست تا با این اقدام استقلال خود را نیز نشان دهد. زیرا ارسال سهم، تلویحاً می‌توانست بیانگر نوعی وابستگی و پایین‌تر بودن رتبه و مقام ایلخانان نسبت به خان الوس

جوچی باشد. به دنبال امتناع هلاکو از این اقدام، سفیری از سرای جهت مطالبه مقدار سهم مذکور به ایران آمد. مطمئناً برکه نیز علاوه بر نیازی که به این بخش از درآمدهایش داشت، عمل هلاکو را نوعی توهین تلقی نموده و در صدد عکس‌العمل برآمد. بخصوص اگر طبق گزارش ابن-کثیر فرستاده‌ای که به این منظور از اردوی زرین به ایران گسیل - شده بود، نیز به دستور هلاکو به قتل رسیده باشد.^{۲۳}

از سوی دیگر منابع به رفتار ناپسند و نامعقول برکه نسبت به هلاکو به عنوان یکی از عوامل برانگیزاننده اختلاف و دشمنی اشاره می‌کنند.^{۲۴} به عنوان نمونه می‌خواند اشاره دارد که «ایلچیان متواتر پیش او می‌فرستاد و به هرگونه تحکّمات و هر نوع زحمات خاطر او مشوّش می‌داشت و چون این صورت از حدّ اعتدال تجاوز نمود، ایلخان در مجلس خاص بر زبان آورد که هر چند برکه آقااست و من اینی اما چون پیوسته با من به تهدید و عنف خطاب می‌کند، دیگر تحمل مجال نماند و بعد از این مدارا نخواهم کرد»^{۲۵} در هیچیک از منابعی چون جامع‌التواریخ، روضه‌الصفا و تاریخ الفی که درباره رفتار ناپسند و غیرمنطقی برکه به عنوان یکی از عوامل اختلاف سخن گفته‌اند و به آن با عنوان «تحکّمات» اشاره دارند منظور خود را از این تحکّمات بیان ننموده‌اند. به عبارت دیگر آنها اشاره نکرده‌اند که هلاکو به دلیل کدام رفتارهای برکه که برایش غیرقابل تحمل می‌نمود، از برکه رنجیده است. اما در دلیل این «تحکّمات» به این نکته اشاره دارند که از آنجایی که در هنگام جانشینی منگوقاآن به جای گیوک که به سعی و اهتمام باتو صورت گرفت، چون باتو به دلیل بیماری نتوانست شخصاً در قراقروم حضور داشته باشد، برکه را از جانب خود مأمور نمود تا در به قدرت رساندن منگوقاآن که مستلزم تغییر شاخه جانشینی از خاندان اگتای به خاندان تولوی بود، اهتمام کند. برکه که مدتی پس از زمامداری منگوقاآن ملازم و همنشین او بود،^{۲۶} هیچ‌گاه نقش کاملاً مؤثری را که اعقاب جوچی در قدرت‌یابی منگوقاآن اعمال کردند، فراموش نکرد. به همین سبب این مسئله باعث شد تا او خود را در جایگاهی برتر از هلاکو انگاشته و از هر فرصتی جهت تضعیف هلاکو استفاده کند و هلاکو که از ادعاهای گستاخانه برکه بی‌تاب شده بود، نسبت به او تغییر موضع داد و رویه پیشین خود را کنار گذاشته و اعلام کرد که تمامی پیوندهای دوستی میان آنها گسسته شده است.^{۲۷}

در گذشت منگوقاآن و منازعات جانشینی بین دو برادر او اریق‌بوکا و قویلای یک بار دیگر بر نوع مناسبات اردوی زرین و ایران تأثیر گذاشت و به تنش میان این دو دولت افزود. در موضوع

فرمانروایی عالی مغولان پس از منگوقاآن و انتصاب یکی از دو برادر به مقام امپراطوری، موضع برکه و هلاکو با یکدیگر متفاوت بود. برکه از جانشینی اریق بوکا حمایت می کرد. درحالیکه هلاکو از زمامداری و جانشینی قویلای پشتیبانی می نمود.^{۲۸}

این تفاوت آراء مطمئناً برخوردهایی را در پی داشت. لازم به ذکر است، مسئله جانشینی و جنگ‌های قدرت علاوه بر ایجاد اختلاف بین برکه و هلاکو، باعث منازعات سخت‌تر و شدیدتری بین اردوی زرین و الوس جغتای نیز شد. الوس جغتای که در این هنگام زیر سلطه آلفو بود، در برخوردهای دو برادر از ادعای قویلای حمایت نمود. برکه که به سبب طرفداری از اریق بوکا کاملاً در انزوا قرار گرفته بود، در جنگ با آلفو که میان سال‌های ۶۶۰هـ - ۶۶۴هـ (۱۲۶۱م - ۱۲۶۵م) روی داد شکست خورد و طی آن آلفو، خوارزم و اترار را از اردوی زرین گرفت.^{۲۹} از دست رفتن اترار که ایستگاه کاروانی مهمی به شمار می رفت به حیات بازرگانی الوس جوچی ضربه سختی وارد ساخت.^{۳۰}

نزاع‌های جانشینی بین قویلای و اریق بوکا در نهایت در سال ۶۶۱هـ (۱۲۶۲م) در جنگی که در منطقه کلوران رخ داد، به نفع قویلای پایان یافت. اریق بوکا دو سال بعد تسلیم شد و به سال ۶۶۵هـ (۱۲۶۶م) در اسارت جان سپرد.^{۳۱} هر چند قویلای پس از قدرتیابی به هنگام تصمیم‌گیری درباره اریق بوکا، سفرایی را به سرای فرستاد تا نظر برکه را نیز در این مورد جویا شود و برکه هم نظرش را درباره فرجام او پیرو نظر جمع اعلام کرد و تصمیم گرفت تا بیش از این با حمایت از اریق بوکا موقعیت خود را به خطر نیندازد.^{۳۲} اما گذر زمان و حوادث بعدی این موضوع را روشن ساخت که دسته‌بندی‌های جانشینی مذکور در جانبداری دربار مرکزی مغول از هلاکو موثر واقع شد.

تمام دلایلی که بیشتر به عنوان عوامل موثر در بروز اختلاف بین اردوی زرین و ایران ذکر شد، عوامل شتاب‌دهنده و تسریع‌کننده روندی بود که در نهایت به تنش سهمگین سال ۶۶۰هـ (۱۲۶۱م) منجر شد که دامنه آن تا پایان عمر دو حکومت ادامه یافت. عامل اصلی و بسیار مهمی که به اختلاف دو کشور به طرز گسترده‌ای دامن می زد، عمدتاً^{۳۳} به اختلافات ارضی و سیاست توسعه‌طلبی باز می گشت. در طی دوره حکومت برکه ۶۵۵هـ - ۶۶۵هـ (۱۲۵۷م - ۱۲۶۶م) اردوی زرین تا غربی‌ترین نواحی ممکن گسترش یافته بود. استپ‌های دن و دنیپر، شبه جزیره کریمه و دامنه‌های شمالی قفقاز در سیطره این الوس بود و نفوذ این خان‌نشین تا جنوب دانوب در بلغارستان و تراکیه

توسعه یافته بود و همزمان کوشش‌هایی نیز از سوی زمامداران این اردو جهت ضمیمه نمودن روم سلجوقی (بخشی از آناتولی) صورت گرفت که بی‌نتیجه ماند.^{۳۳} توجه اردوی زرین به مناطق جنوبی در پیروی از سیاست خارجی این اردو بود که در به دست آوردن مراتع غنی و راه‌های بازرگانی و کاروان‌رو آذربایجان متمرکز شده بود. این مسئله زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که موقعیت بخش‌های جنوبی قلمرو مغولان با سرزمین‌هایی که قلمروی اردوی زرین را تشکیل می‌داد، مقایسه شود. زیرا این سرزمین‌ها نه تنها از نظر جغرافیای بلکه به لحاظ اقتصادی و سیاسی نیز قابل مقایسه و برابری با مناطقی نظیر آذربایجان و بخش جنوبی قفقاز نبود، بلکه تنها از اهمیتی حاشیه‌ای و درجه دو برخوردار بود.

علاقه به الحاق مناطقی نظیر نواحی جنوبی قفقاز، آذربایجان و آناتولی که می‌توانست در بهبود و پیشرفت اقتصادی و سیاسی مؤثر باشد، از سویی و قدرت روز افزون هلاکو که از چشم برکه پوشیده نمی‌ماند، از سوی دیگر باعث شد تا او در بعد سیاست خارجی حفظ مرزهای جنوبی یا توسعه‌طلبی در این قسمت را به توسعه ارضی و گسترش نفوذ این خان‌نشین در امتداد مرزهای غربی قلمرو خود در اورپای مرکزی ترجیح دهد. این مسئله تا بدان پایه برای برکه مهم بود که اگر او به اهداف ارضی خود در مناطق مذکور رسیده بود و یا اگر تهدیدی از جانب ایلخانان احساس نمی‌کرد، در ادامه تهاجمات سابق باتو که به دلیل مرگ اگتای‌قآن در سال ۷۴۰ هـ (۱۲۴۲م) متوقف شده بود، لشکرکشی به اورپا را از سر می‌گرفت.^{۳۴} اما توجه برکه به مناطق جنوبی قلمروش در منطقه قفقاز، فراتر از یک علاقه معمولی بود که صرفاً به دلیل موقعیت مناسب - بخصوص موقعیت مهم اقتصادی - این منطقه، برکه را به خود مشغول نماید. دلیل توجه امرای اردوی زرین به این مناطق به این دلیل نیز بود که به‌زعم آنان این سرزمین‌ها به عنوان بخشی از قلمرو الوس جوچی و متعلق به آنان است.^{۳۵} برای ریشه‌یابی این مسئله باید قدری به عقب برگشت. یعنی به زمانی که هنوز حکومت ایلخانان و الوس جوچی شکل نگرفته بودند. طبق یرلیغ چنگیزخان به جوچی دستور داده شده بود تا جهت تسخیر مناطقی که از سبیری تا دربند خزر را شامل می‌شد، اقدام نماید. با درگذشت جوچی این وظیفه توسط اگتای‌قآن به فرزند او، باتو محول شد و باتو با موفقیت به فتح نواحی مذکور مبادرت نمود و زمام امور این مناطق را به دست گرفت.^{۳۶} اما در بین این مناطقی که رشیدالدین آنها را شامل «ایبیر و سبیر و پولار و دشت قفقاق و باشغرد و روس و چرکس تا دربند خزر» می‌دادند.^{۳۷} نامی از قفقاز و آذربایجان برده نشده و این مناطق هیچگاه

توسط سپاهیان تحت فرماندهی باتو فتح نشده بودند. وصاف در گزارش جنگ بین برکه و هلاکو به این اختلافات ارضی اشاره نموده و می‌نویسد: «و از اطراف قبایلیق و خوارزم و اقصای سقسن و بلغار تا دربند باکویه بنام پسر مهین توشی گردید و ماورای دربند که آنرا دَمْرِقَبِیْ گویند، موضع اردوگاه زمستانی او شد و خاندان او گاه تا اران نیز تاختن می‌کردند و می‌گفتند که اران و آذربایجان نیز جزء ممالک ایشان است».^{۴۸} در همین باره قلقشندی بر این موضوع اشاره دارد که چنگیزخان، تمام سرزمینهای واقع بین قبایلیق تا سقسن و بلغار و دشت قبچاق و اطراف آنرا به علاوه تبریز، همدان و مراغه به جوچی واگذار کرد.^{۴۹} قلقشندی تنها منبعی است که در بین سرزمین‌های سهم الارث جوچی، سه منطقه مذکور از ایران را متعلق به جوچی و سهم الارث او عنوان می‌کند.

نمی‌توان بطور قطع حوزه و مناطق اعمال نفوذ زمامداران اردوی زرین را تا پیش از تأسیس سلسله ایلخانان در ایران مشخص کرد. اما می‌توان گفت، مسلماً الوس جوچی بیش از لشکرکشی هلاکو به ایران، منافع و علایقی در این کشور داشته است که به راحتی نمی‌توانست از آن چشم‌پوشی نماید. به عنوان نمونه به نوشته سیفی هروی، در دوره زمامداری چینگای در خراسان مأمورانی به نام‌های جون تبرتو، سوکو و وتاتیمور که در بادغیس مستقر بودند، وظیفه داشتند تا سالی دو بار، اموالی را از شهرهای اطراف جمع‌آوری نموده و به اردوی زرین ارسال - کنند.^{۴۰} به عنوان نمونه هرات از زمره مناطقی بود که باید اموال خواسته شده را در اختیار آنان قرار می‌داد. چنانچه مقدار این اموال در هر نوبت شامل سیصد دینار عدلی، دو چادر (خیمه) و ده الاغ بود که به مأموران مخصوص داده می‌شد. مسئله‌ای که ذکر آن لازم به نظر می‌رسد این است که چینگای خود در وصول این مبالغ از شهرها و ارسال آن به اردوی زرین نقش داشته است.^{۴۱} لازم به ذکر است طبق گزارش قلقشندی اعمال قدرت و نفوذ باتو در ایران فقط تا دوره گیوک بوده است و پس از آن گیوک امیری را جهت حکمرانی به مناطقی از ایران که حوزه نفوذ باتو بودند، فرستاد و همین مسئله نیز موجب اختلاف بین خان اردوی زرین و او شد.^{۴۲}

به عنوان نمونه‌ای دیگر می‌توان به فرمان انتصاب ملک مجدالدین کالوینی به حکومت شهر هرات، توسط باتو اشاره کرد که باتو او را با ایلچی‌ای بنام کرای و با دادن دو پاییزه زرین نزد امیر کرکوز فرستاد تا مقدمات امارت او را بر هرات فراهم آورد.^{۴۳} و بعدها نیز و با اینکه ارغون‌آغا از سوی خان بزرگ امیر خراسان بوده، فرزند امیر مجدالدین، به نام امیر شمس‌الدین محمد، فرمان

انتصاب خود را به امیری شهر هرات از باتو، خان اردوی زرین گرفت و هر ساله باج و خراجی مناسب به سرای می فرستاد. گواه دیگری که بیانگر نفوذ خان‌های اردوی زرین در مناطقی از ایران است اینکه به نوشته جوزجانی مردم خراسان، قبل از لشکرکشی هلاکو به ایران به نام برکه خطبه می خوانده‌اند.^{۴۴} به این ترتیب تا پیش از لشکرکشی و استقرار هلاکو در ایران و تأسیس حکومت ایلخانی الوس جوچی دارای نفوذ و منافع قابل توجهی در ایران بوده است. اعمال نفوذ فرزندان جوچی (باتو و برکه) در خراسان، تلاش آنها در پی جویی مظالمشان در قفقاز و آذربایجان و بسط سیطره در این مناطق تلویحاً به این معنا بود که گرچه حتی چنگیزخان در تقسیم سرزمین‌های متصرف شده، علناً مناطق مذکور را به عنوان سهم الارث جوچی به اعقاب او واگذار نکرد، اما همان نفوذ و یا استیلای نیم‌بند آنان به هنگام خلأ قدرت و حکومتی مقتدر در ایران به آنان این اجازه را داده بود تا ادعای مالک‌الرقابگی بر این مناطق بخصوص در بخش غربی ایران را داشته باشند.

با استقرار هلاکو در ایران و تحکیم پایه‌های حکومت ایلخانان، علاوه بر اینکه خراسان بخش مهمی از قلمرو این حکومت و ولیمه‌نشینی شد. منگوقاآن، فرمانروایی قفقاز، اران، آذربایجان و روم را نیز که تاکنون مستقل و یا در تملک و تحت نفوذ خان نشین قیجاق (فرزندان جوچی) قرار داشت به هلاکو واگذار نمود.^{۴۵} الحاق این مناطق توسط قاآن به قلمرو برادرش، علاوه بر اینکه توهین کاملاً آشکاری به مقام و جایگاه برکه بود. (زیرا منگو به سعی و اهتمام باتو و جانبداری فرزندان جوچی به فرمانروای عالی مغولان منسوب شده بود) به اختلافات گسترده و عمیقی دامن زد که علاوه بر دو دولت ایلخانان و اردوی زرین به دسته بندی‌های سیاسی چندی منجر شد که سایر دولت‌های مجاور را چون ممالیک مصر و الوس جغتای و بعدها و مهم‌تر از همه قویلیای قاآن را نیز وارد عرصه این دسته‌بندی‌ها و اختلافات نمود.

اختلافات مذکور در نهایت باعث شد تا در سال ۶۶۰هـ (۱۲۶۱م) برکه سپاهی مرکب از سی هزار نفر را به فرماندهی نوقای که از بزرگان و مهره‌های مهم دستگاه حکومتی‌اش بود و قرباتی نیز با توتار داشت به ایران فرستد.^{۴۶} این لشکر از دربند گذشت و در شیروان اردو زد. با شنیدن خبر حرکت سپاهیان برکه، هلاکو دستور داد تا از تمام مناطق کشور نیروهای چریک را برای مقابله آماده نمایند.^{۴۷} سپاهیان ایلخان به فرماندهی شیرامون‌نویان و به همراهی سماغارتویان به قصد رویارویی و مواجهه با نیروهای الوس جوچی از آلاداغ حرکت کردند.^{۴۸} دو سپاه در ذی-

الحجّه سال ۶۶۰هـ (۱۲۶۱م) در شماخی با یکدیگر برخورد کردند. در حمله‌ای که سپاهیان اردوی زرّین صورت دادند، بسیاری از سپاهیان و امرای برجسته لشکر ایلخانی - به عنوان نمونه سلطان جوق - کشته شدند.^{۴۹} هلاکو با شنیدن این اخبار آبابی تازی نوپان را به همراه یک نیروی دیگر جهت تقویت شیرامون به شماخی فرستاد. این سپاه در یک فرسخی شابران، در ناحیه باکوی کنونی در شمال کوه‌های قفقاز با مهاجمان تلاقی کردند. این بار سپاهیان اردوی زرّین شکست خوردند. بسیاری از آنان کشته شدند و نوقای عقب نشست.^{۵۰}

هلاکو با اطلاع از شکست دشمن، خود در رأس نیروهایش، در محرم سال ۶۶۱هـ (۱۲۶۲م) از حدود شماخی به قصد مصافی دوباره و قطعی به سوی دربند حرکت کرد. این سپاه در حدود سه هفته بعد به دربند رسید. پس از درگیری که با یاغیان این منطقه صورت - گرفت، دربند به تصرف سپاهیان هلاکو درآمد و ماه بعد، سپاه نوقای برای دومین بار از نیروهای هلاکو شکست خورد و عقب نشست.^{۵۱} با این همه پیروزی هلاکو ناپایدار و شکننده بود. نیروهایی به فرماندهی اباقا، ایلقه نوپان، تودان بهادر، باتو، سالجیدای، چغان، بلارغو و دوقوز - که تعداد افراد و فرماندهان اعزامی در رأس نیروها خود بیانگر اهمیتی بود که هلاکو به نتیجه و پایان این جنگ می‌داد، در تعقیب سپاهیان فراری دشمن عازم دشت قبیچاق شدند. آنان از آب ترک گذشته و به اقامتگاهی از الوس برکه رسیدند که سپاهیان برکه آنرا بی‌نگهبان و محافظ، درحالی که زنان و کودکان به همراه شمار زیادی مواشی و اغنام در آنجا به سر می‌بردند، رها کرده بودند. سپاهیان ایلخانی در این اردوگاه دست به غارت و چپاول زدند.^{۵۲} میرخواند درباره واقعه مذکور این گونه اشاره دارد که « و دشت قبیچاق را از خیمه و خرگاه و مال و جمال مملو یافتند و سپاهیان جمله گریخته بودند و عیان و اطفال را گذاشته، احشام و اجناد ایلخان در خانه‌های قبیچاقیان ریخته، نزول کردند. مدت سه شبانه روز با دختران ماهروی عنبر موی به عیش و طرب مشغول بودند.»^{۵۳} برکه پس از سه روز با اطلاع از ورود این سپاهیان به سرزمینش و آنچه این گروه در اردوگاه مرتکب شده بودند. لشگری بزرگ و مجهز تدارک دید و جهت رویارویی با آنان به راه افتاد. نتیجه آنکه در اوّل ربیع‌الاول سال ۶۶۱هـ (۱۲۶۲م) در کنار رود ترک در نبردی یک روزه، لشکریان هلاکو به فرماندهی اباقا شکست سختی خوردند. نیروهای ایلخانی مجبور به عقب نشینی شدند و به هنگام عبور از رودخانه ترک به دلیل شکستن یخ‌های رودخانه، تعداد بی‌شماری از آنان از بین رفتند و اباقا و تعداد بسیار کمی از نیروهایش موفق به عبور از رودخانه شدند. این گروه که سپاهیان برکه آنان

را تا جنوب دربند عقب رانند، در شان اردو زدند.^{۵۴} بازگشت نیروهای اردوی زرین این فرصت را به هلاکو داد تا برای جبران شکست خود به تدارک تجهیزات و قوا پردازد و جهت انجام مقصود در یازدهم جمادی‌الآخر سال ۶۶۲ هـ (۱۲۶۳ م) وارد تبریز شد و فرمانی به تمامی مناطق ایران فرستاد تا نیرو و تجهیزات مورد نیاز را جمع‌آوری نمایند.^{۵۵} در اوایل سال ۶۶۳ هـ (۱۲۶۴ م) خبر رسید که نوqای به همراه نیروهایش از دربند گذشته و متوجه تبریز شده‌اند.^{۵۶} هلاکو شیخ شریف تبریزی را جهت تجسس و کسب خبر فرستاد. شیخ شریف در ورود به دشت قبچاق دستگیر و نزد نوqای برده شد. نوqای سعی داشت تا به وسیله شیخ شریف از اوضاع ایران و تصمیم‌هایی که در رابطه با اردوی زرین توسط هلاکو اتخاذ شده است، اطلاعاتی بدست آورد.^{۵۷} شیخ شریف در پاسخ به نوqای به دو مسئله به عنوان حربه‌ای جهت جلوگیری از حمله دوباره سپاهیان دشمن به ایران بهره برد. اول اینکه از سوی خان بزرگ - قویلای قآن که در سال ۶۵۸ هـ (۱۲۵۹ م) و پس از منگوقاآن به مقام خانی بزرگ رسیده بود - فرمانی متضمن انتصاب هلاکو به حکومت سرزمین‌ها و مناطقی از کنار آب آمویه تا اقصای مصر و شام به ایلخان رسیده و دیگر اینکه قویلای قآن نیرویی مرگب از سی هزار سوار جهت تقویت و پشتیبانی از هلاکو در مصاف با برکه به ایران فرستاده است.^{۵۸} هرچند سپاهانی که شیخ شریف از آنان سخن می‌گفت، واقعاً وجود نداشت و نیرویی از چین برای تقویت و تجهیزات سپاهیان گسیل نشده، اما پاسخ شیخ به سئوالات نوqای مطمئناً با هدف خاصی بیان شده و متضمن این مطلب بود که به دلیل جنگ‌های جانشینی بین قویلای و اریق‌بوکا در گذشته و جانبداری هلاکو از فرد فاتح - قویلای قآن - اکنون او می‌توانست در مناسبات خود، مخصوصاً با اردوی زرین که مدافع جانشینی اریق‌بوکا بود، از حمایت خان بزرگ مطمئن باشد. از سوی دیگر اشاره شیخ شریف به اینکه قویلای قآن طی فرمانی حکومت مناطقی از آب آمویه تا اقصای مصر و شام را به هلاکو واگذار کرده است، حاوی این پیام بود که اصل ادعای ارضی اعقاب جوچی بی‌اساس است.

نوqای پس از شنیدن پاسخ‌های شیخ شریف فرمان آزادی او را داد.^{۵۹} دربار سرای سعی نکرد تا به دنبال شکستی که به نیروهای هلاکو وارد آمده بود، دست به اقدامات گسترده‌تری بزند. اما در طرف دیگر جبهه، هلاکو پس از بازگشت به تبریز علاوه بر صدور فرامینی به تمام نواحی ایران جهت تجهیز یک سپاه بزرگ، دستور داد تا بازرگان و تجار قبچاقی را که جهت تجارت و مبادله کالا در تبریز به سر می‌برند، قتل عام کنند این فرمان به اجرا درآمد و پس از کشتار آنان، اموال این

افراد به سود خزانه ضبط شد. آنان همچنین اموالی نزد بزرگان تبریز به ودیعه گذاشته بودند که پس از این واقعه وجوه مذکور نیز برگردانده نشد.^{۶۰} در اردوی زرین نیز بر که با اطلاع از آنچه بر سر بازرگانان و تجار کشور رخ داده، دستوری مشابه فرمان هلاکو برای بازرگانان ایرانی مقیم کشور صادر کرد. به دنبال این دو فرمان، روابط بازرگانی دو کشور با یکدیگر قطع شد که مطمئناً زیان‌های موثری را بر اقتصاد هر دو دولت وارد آورد.^{۶۱} با اینکه، پایان این جنگ‌ها ظاهراً به نفع بر که تمام شد. اما او موفق به بیرون راندن هلاکو از قفقاز و استیلای بر این منطقه نشد.^{۶۲} هلاکو نیز نتوانست قوای جدیدی جهت جبران شکست، فراهم آورد. زیرا به زودی در سال ۶۶۳هـ (۱۲۶۴م) از دنیا رفت.^{۶۳}

اباقاخان و ادامه اختلافات

با درگذشت هلاکو، اباقا به عنوان جانشین او به آذربایجان آمد و در رمضان سال ۶۶۳هـ (۱۲۶۴م) زمام امور را در دست گرفت.^{۶۴} و میراث‌درگیری و اختلاف‌های بین الوس جوچی و ایلخانان نیز از هلاکو به پسر و جانشینش منتقل شد. بر که که با دقت در مسائل ایران نظر داشت، در صدد برآمد از فرصت مناسب پیش آمده پس از درگذشت هلاکو تا تسلط کامل جانشین او بر امور کشور بیشترین بهره را برد. به همین دلیل در صدد برآمد تا سپاه دیگری را از دربند به سمت جنوب گسیل کند. فرماندهی این نیروها نیز مانند گذشته با نوقای بود. رشیدالدین در گزارش این واقعه به این مطلب اشاره دارد که «دیگر بار از طرف دربند نوقای به قصد قصاص خون توتار با لشکری تمام در حرکت آمد»^{۶۵} هر چند مسلم بود که ادامه درگیری‌ها مخصوصاً پس از درگذشت هلاکو و زمامداری ایلخان جدید به دلیل خوانخواهی توتار نبود اما به نظر می‌رسد هنوز این مسئله، دستاویز مناسبی جهت تداوم اختلافات بوده است.

پس از حرکت سپاهیان بر که، یشموت که اباقا او را جهت اداره اران، دربند، شروان، موغان تا حدود آلاتاغ به آن سو فرستاده بود، در سوّم شوال ۶۶۳هـ (۱۲۶۴م) جهت ممانعت از پیشروی نیروهای دشمن به سمت شمال عزیمت کرد.^{۶۶} او با عبور از رودخانه گُر در نزدیکی محلی بنام چغان موران در کنار رودی موسوم به آق‌سو واقع در دامنه‌های جنوبی کوه‌های قفقاز در بیستم صفر سال مذکور با سپاهیان اردوی زرین رو به رو شد.^{۶۷} در جنگ سختی که در گرفت و طی آن نوقای نیز با اصابت تیری به چشمش زخم برداشت و سپاهیان تحت فرماندهی او منهزم شدند.^{۶۸} به

دنبال این شکست نیروهای اردوی زرین به سمت شروان به راه افتادند و لشکریانش نیز در تعقیب آنان حرکت کردند. برکه جهت عبور از رودخانه و احتمالاً برخورد جدی و مؤثرتر با سپاهیان اباقا، عازم تغلیس شد اما در بین راه در اثر بیماری قولنج درگذشت.^{۶۹}

به دنبال پیروزی در این نبرد که شمس‌الدین کرت حاکم هرات نیز به دستور اباقا در آن شرکت داشت، غنائم فراوان نقدی و جنسی به دست سپاهیان اباقا افتاد. علاوه بر این غنائم قابل توجه، تعداد زیادی از افراد دشمن نیز به اسارت نیروهای اباقا درآمدند و به عنوان غلام فروخته شدند.^{۷۰} با پایان یافتن این نبرد، اباقا جهت ایجاد سدّی که مانع حرکت سپاهیان دشمن شود، دستور داد سیبا یا چپری را در ساحل چپ رود کر از محلّ دالان ناوور تا دشت کردمان برآورده و خندقی عمیق، میان سیبا و رود حفر کردند و سپاهانی را به فرماندهی برادرش مُنگوتیمور به همراه سماغارنویان، جهت دفاع از این استحکامات گذاشت ۶۶۴ هـ (۱۲۶۵ م).^{۷۱} اوضاع برای مدّتی به حال عادی بازگشت و این مسئله از گزارش منابع درباره تردّد کاروان‌ها و تجار دو کشور و مبادلات تجاری آنان مشخص است.^{۷۲} عکس‌العمل سریع و قاطع اباقا به تجاوزهای برکه بیانگر این موضوع است که او سعی داشته است تا از تمامیت ارضی و حقوق خود در مقابل ادعاهای زمامداران اردوی زرین دفاع نماید. فرستادن شمس‌الدین جوینی، جهت سرکوب اقوام یاغی لگزی در حدود دربند و توجه اباقا به ایجاد نظم و آرامش در این مناطق می‌تواند، تلویحاً بیانگر این مسئله نیز باشد که او به این ترتیب در نظر داشته است تا با مسلّم دانستن مالکیت خود بر بخشی از مناطقی که مورد ادعای خان‌های دشت قبیچاق نیز بود بر حاکمیت خود بر این نواحی اشاره نماید.^{۷۳}

منگوتیمور زمانی حکومت اردوی زرین را به دست گرفت که دشمنی و اختلاف با ایلخانان با وجود بازگشت سپاهیان اباقا و عدم پیشروی خطرناک آنان در درون خاک اردوی زرین به شکل بالقوه‌ای وجود داشت. او نمی‌توانست دشمنی را که شکست‌های چندی بر آنان وارد آورده بود و نیز می‌توانست خطر بزرگی در بخش جنوبی قلمرواش محسوب شود، دست کم - گیرد. به نظر می‌رسد، اقدام او در مقابله سریع با اباقا نیز از همین ذهنیت او ناشی شده باشد.^{۷۴} پس از بازگشت لشکریان بی‌سردار برکه، منگوتیمور با تدارک نیروهایی جهت مقابله با اباقا حرکت کرد. در جنگ یکروزه‌ای که در همان سال وفات برکه ۶۶۵ هـ (۱۲۶۶ م) در کنار رود کر بین سپاهیان او و نیروهای اباقا رخ داد، منگوتیمور شکست خورد و دشمن غنائم قابل توجهی به دست آورد.^{۷۵} به

دنبال تداوم اختلافات که به درگیری‌ها و زرد و خورد‌های چندی منجر شد و به عنوان نمونه می‌توان به جنگ‌های سال‌های ۶۶۷هـ - ۶۶۸هـ (۱۲۶۸م - ۱۲۶۹م) اشاره نمود.^{۷۶} طرفین «از سراضطرار» در سال ۶۷۰هـ (۱۲۷۱م) به صلح تن دادند.^{۷۷}

محمی‌الدین بن عبدالظاهر گزارش می‌دهد که در سال ۶۶۷هـ (۱۲۷۱م) رسولی از سرای با پیام مرگ برکه و جلوس منگو تیمور بر تخت سلطنت به قاهره آمد. این رسول علاوه بر رساندن پیام فوق از ملک ظاهر بیبرس خواست تا مناسبات دوستانه سرای - قاهره تداوم یابد و پیشنهاد - کرد که سلطان مصر با اباقا نیز روابط مسالمت‌آمیزی را در پیش بگیرد.^{۷۸} این گزارش با توجه به روابط تیره دشت قبچاق و ایلخانان و نیز با خیر دیگری از همین نویسنده مبنی بر اینکه در دوّم ذی‌القعدة سال ۶۶۸هـ (۱۲۶۹م) سفیری از طرف منگو تیمور به قاهره آمد و اطمینان داد که سرای در روابطش با سایر دولت‌ها با دوستان ملک‌ظاهر، دوست و با دشمنان او به همان شیوه برکه دشمن است،^{۷۹} دارای ابهام است. مگر اینکه سیاست خارجی الوس جوچی در طیّ این دو سال در نوع مناسبات با ایلخانان تغییر یافته باشد. چنانکه در همین سال نیز برخوردی بین دو حکومت صورت پذیرفت که با شکست اباقا پایان یافت.^{۸۰} در هر صورت به نظر می‌رسد، هم اباقا و هم منگو تیمور از مناسبات صلح‌آمیز استقبال کرده‌اند. به احتمال زیاد شرایطی که رشیدالدین از آن به عنوان «از سراضطرار» سخن می‌گوید،^{۸۱} در ایجاد صلحی که به دنبال آن جهت تحکیم مناسبات، توری پسر نوقای با یکی از دختران اباقا وصلت نمود، مؤثر بوده است.^{۸۲} درگیری‌های طولانی در شمال ایلخانان، را از پرداختن به امور داخلی و تهدیدهایی که به وسیله الوس جغتای به شرق قلمرو آنان می‌شد و بخصوص از توجه به همسایه پرخطر غربی - ممالیک - باز می‌داشت و علاوه بر این منجر به صرف هزینه‌های بسیار بالایی جهت تدارک نیرو و تجهیزات سپاهیان می‌شد. منگو تیمور نیز در شرایطی مشابه اباقا به سر می‌برد. او به عنوان زمامداری مقتدر سعی داشت تا قدرت اردوی زرّین را تثبیت و افزایش دهد. سیاست حکومتی او بیش از آنکه صرف بر خورد‌های بی‌نتیجه با همسایه جنوبی‌اش شود، معطوف به نفوذ بر امیرنشین‌های ضعیف روسی و دخالت در منازعات قدرت در میان شاهزادگان مغول آسیای مرکزی می‌شد.^{۸۳} از سوی دیگر یکی از علل مهمّ به وجود آورنده اختلاف، یعنی مسئله دین و اعتقادات، دیگر وجود نداشت و منگو تیمور نیز چون خویشاوندش اباقا غیر مسلمان و یک شمنیست بود.^{۸۴} شمن پرستی او لااقل یکی از دستاویزهای مهمّی که برکه را به مخالفت با هلاکو برانگیخت از میان برد. همچنین به نظر می‌رسد، موضوع خونخواهی توتار و

بلغای نیز کهنه‌تر از آن بود که بتوان به دلیل این مسئله به اختلافی عمیق دامن زد. البته حوادث بعدی و تداوم اختلافات پس از این صلح کوتاه مدت، تا پایان عمر دو حکومت وجود داشت، نشان داد که سیاست توسعه ارضی و اختلافاتی که عمدتاً این مسئله منشأ بروز آن بود، حل نشده باقی مانده است.

نتیجه

تاریخ روابط ایران و اردوی زرین با استقرار حکومت ایلخانان به طور رسمی آغاز شد. پی‌جویی مطامع و اهداف توسعه‌طلبانه زمامداران الوس جوچی و دعاوی ارضی آنان در مناطق شمال‌غربی ایران باعث شد از همان ابتدا تنش‌هایی میان آنها بروز نماید. علاقمندی به تسخیر مناطق آباد، ثروتمند، سرسبز و پرجمعیت آذربایجان و قفقاز موجب شد، برکه اولین گام‌ها را برای جنگ و درگیری با ایلخانان بردارد. تنش‌هایی که با شدت و سیر شتابنده‌ای در دوران زمامداری هلاکو بوجود آمد و به تداوم دامنه اختلافات تا پایان عمر دو حکومت منجر شد و نه خویشاوندی دو حاکم و نه عدم رضایت خان بزرگ از این زدوخوردها هیچ‌یک باعث بازگشت آرامش به منطقه تا پایان عصر این سلسله‌ها نشد.

مطامع و منافعی که اردوی زرین در بخش‌هایی از ایران داشت، قدرتیابی و اعمال سلطه حکومت دیگری را که مانع نفوذ هر چند نیم بند خان‌های دشت قبیحاق بر این مناطق شود، بر نمی‌تافت. مسائل و اختلافاتی که برکه آنها را برای جنگ با پسرعمویش پیش کشید، قابل اغماض تر از آن بود که به یک جنگ خاندانی تمام عیار و تنش‌های دامنه دار منجر شود. از سوی دیگر عکس‌العمل هلاکو به اعمال و دعاوی برکه در جنگی که خود را از آن ناگزیز می‌دید، نشان داد که او تا چه حد به حفظ تمامیت و استقلال خویش علاقمند است.

راهی که برکه در مراوده و نوع روابط با حکومت خویشاوند خود، آغازگر آن بود و بعدها در دوران جانشینان او نیز در پیش گرفته شد به خوبی بیانگر این مسئله بود که سیاست توسعه ارضی و دستیابی به مناطقی خاص از ایران که در موقعیت بسیار مناسب اقتصادی و جغرافیایی بود تا چه حد توجه اردوی زرین را به خود جلب نموده است. حملاتی که در دوره زمامداری برکه به بخش‌هایی از شمال‌غربی ایران صورت گرفت و بعدها نیز این منطقه همچنان صحنه درگیری با اردوی زرین باقی ماند، گواه این موضوع است. در واقع زمامداران اردوی زرین به خوبی به این مسئله پی

برده بودند که مناطق گسترده و بسیار وسیع تحت سیطره آنان، برخی از مناطق آباد قفقاز و آذربایجان را برای حکومت بر قلمرویی وسیع، آباد و ثروتمند کم دارد. با تو در اعمال نفوذ بر ایران در راستای سیاست هایش، دست به اقداماتی زد اما با استقرار کامل هلاکو در ایران و قدرت روز افزون او و بعلاوه فرمان منگوقا آن مبنی بر مالکیت هلاکو بر قفقاز، از آن، آذربایجان و روم، این برکه بود که تصمیم به تحقق اهداف و سیاست های این الوس نمود. هر چند که اعمال این سیاست ها به قیمت اختلافات، تنش ها و جنگ های خاندانی و صرف هزینه های هنگفت صورت پذیرد.



یادداشتها

- ۱- همدانی، رشیدالدین فضل الله؛ جامع التواریخ، مصحح: محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران، انتشارات البرز، ۱۳۷۳ ش ج ۱، ص ۳۰۰ و میرخواند، سید برهان الدین؛ روضه الصفاء، تهران، انتشارات خیام، ۱۳۳۹ ش ج ۵، ص ۱۹۶.
- ۲- تیموری، ابراهیم؛ امپراطوری مغول و ایران، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش ص ۳۳۳.
- ۳- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الله الحسین؛ حیب السیر فی اخبار افراد بشر، تهران، انتشارات خیام، بی تا جزء اول از مجلد سوم، ص ۷۴.
- ۴- شبانکاره‌ای، محمد بن علی؛ مجمع الانساب فی تاریخ، مصحح: میرهاشم محدث، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش، ص ۲۵ و جوینی، علاء الدین عظاملک؛ تاریخ جهانگشای، مصحح: محمد بن عبدالوهاب قزوینی، لیدن، چاپ بریل، ۱۳۳۵ ش، ج ۱، ص ۲۲۳ و ۲۲۴.
- ۵- خواندمیر؛ همان، جزء اول از مجلد سوم، ص ۱۰۲ و میرخواند؛ همان، ج ۵، ص ۲۶۸ و تقوی، قاضی احمد، قزوینی، آصف خان؛ تاریخ الفی؛ مصحح: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲، ص ۴۰۱۱ و پولو، مارکو؛ سفرنامه، معروف به ایل میلیونه، مترجم: س منصور سجادی و آنجلادی جوانی رومانو، تهران، انتشارات گویش، ۱۳۶۳ ش، ص ۲۵۰.
- ۶- نظنزی، معین الدین (آنونیم اسکندر)؛ منتخب التواریخ معینی، مصحح: ژان اوین، تهران، انتشارات خیام، ۱۳۳۶ ش، ص ۷۳ و الرمزی، م. م؛ تلیق الاخبار و تلیق الآثار فی وقایع قزان و ملوک التتار، اورنبرگ، المطبعة الکریمیة والحسینیة، ۱۹۰۸ م، ج ۱، ص ۴۲۰ و رشید الدین فضل الله؛ همان، ج ۲، ص ۱۰۴۴ و تقوی و قزوینی؛ همان، ج ۶، ص ۳۹۹۶.
- ۷- رشیدالدین فضل الله؛ همان، ج ۱، ص ۷۳۹ و نظنزی؛ همان، ص ۷۳.
- ۸- رشیدالدین فضل الله؛ همان، ج ۱، ص ۷۳۹ و میرخواند؛ همان، ج ۵، ص ۲۶۸ و خواندمیر؛ همان، جزء اول از مجلد سوم، ص ۱۰۳ و رمزی؛ همان، ج ۱، ص ۴۲۰.
- ۹- این تاریخ با تاریخی که رشید الدین درباره مجازات توتار ذکر می کند، مطابقت دارد. ن. ک. رشیدالدین فضل الله؛ همان، ج ۲، ص ۱۰۳۴. اما میرخواند تاریخ مجازات او را ۱۷ ربیع الاول سال ۶۵۸ هـ ذکر می کند، ن. ک. میرخواند؛ همان، ج ۵، ص ۲۶۸.

- ۱- رشیدالدین فضل الله؛ همان، ج ۲، ص ۱۰۴۴ و تقوی و قزوینی؛ همان، ج ۶، ص ۳۹۹۶ و ۴۰۱۱.
- ۱۱- رشیدالدین فضل الله؛ همان، ج ۲، ص ۷۳۹ و نظری؛ همان، ص ۷۳.
- ۱۲- رشیدالدین فضل الله؛ همان، ج ۲، ص ۷۳۹.
- ۱۳- همانجا.
- ۱۴- همان؛ ج ۱، ص ۷۳۹ و نظری؛ همان، ص ۷۳.
- ۱۵- رشیدالدین فضل الله؛ همان، ج ۲، ص ۷۳۹ و نظری؛ همان، ص ۷۳.
- ۱۶- رمزی؛ همان، ج ۱، ص ۴۲۹.
- ۱۷- محی الدین بن عبدالظاهر؛ الرّوض ظاهر فی سیره الملك الظاهر، محقق: عبدالعزيز الخویطر، ریاض، بی نا، ۱۳۹۶ هـ ص ۱۳۷ و العرنی، سید الباز؛ الممالیک، بیروت، ناشر دار النهضه العربیه، بی تا، ص ۵۹ و ۶۰ و مقریزی؛ همان، جزء اول، ص ۴۷۵ تا ۴۷۳.
- ۱۸- رشیدالدین فضل الله؛ همان، ج ۲، ص ۱۰۴۴، خواندمیر؛ همان، جزء اول از مجلد سوم، ص ۱۰۱.
- ۱۹- قلفشندی؛ ابی العباس احمد بن علی؛ صبح الاعشی فی صناعه الانشاء، قاهره، الموسسه المصریه لتالیف والترجمه والطباعه والنشر، بی تا، ج ۴، ص ۳۰۹ و رمزی؛ همان، ج ۱، ص ۴۰۴.
- 2- William, Rubruck, The mission of frior William of Rubruck, translator: Peter Jackson, London, The Haklut society, 1990, p127.
- ۲۱- ابن کثیر، ابی الفداء اسماعیل؛ البدايه والنهایه فی التاريخ، دمشق، مطبعه السعاده، ۱۳۵۱ هـ ص ۲۴۹ و ابن دقماق، صارم الدین ابراهیم؛ نزهه الانام فی تاریخ الاسلام، دراسه والتحقق: سمیر طباره، بیروت، مکتبه العصديه، ۱۴۲۰ هـ، ص ۲۲۱.
- ۲۲- اشپولر، برتولد؛ تاریخ مغول در ایران، مترجم: محمود میرآفتاب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱ ش، ص ۴۰۵.
- ۲۳- ابن کثیر؛ همان، جزء الثالث عشر، ص ۲۳۴.
- ۲۴- رشیدالدین فضل الله؛ همان، ج ۲، ص ۱۰۴۴ و ۱۰۴۵ و تقوی و قزوینی؛ همان، ج ۶، ص ۴۰۱۱.
- ۲۵- میرخواند؛ همان، ج ۵، ص ۲۶۸.
- ۲۶- میرخواند؛ همان، ج ۵، ص ۲۶۸ و رشیدالدین فضل الله؛ همان، ج ۲، ص ۱۰۴۴ و ۱۰۴۵.

- ۲۷- رشید وو، پی. نن؛ سقوط بغداد و حکمرانی مغولان در عراق، مترجم: اسدالله آزاد، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ش، ص ۱۱۴.
- 28- Hawarth, Henry. H, History of mongoles, Burt franklin, London, no date, part 2,p113.
- ۲۹- رشید الدین فضل الله؛ همان، ج ۲، ص ۸۸۵ و میرخواند؛ همان، ج ۵، ص ۱۹۶.
- ۳۰- ساندرز، ج. ج؛ تاریخ فتوحات مغول، مترجم: ابوالقاسم حالت، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱ش، ص ۲۵۶.
- ۳۱- رشیدالدین فضل الله؛ همان، ج ۲، ص ۸۸۵ و میرخواند؛ همان، ج ۵، ص ۱۹۶.
- ۳۲- رشیدالدین فضل الله؛ همان، ج ۲، ص ۸۹۱ و ۸۹۰.
- ۳۳- ساندرز؛ همان، ص ۱۵۳.
- ۳۴- مورگان، دیوید؛ مغولها، مترجم: عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۱ش، ص ۱۷۴ و ۱۷۳ و Halperin, Charles. J, Russia and the Golden hord London, L.B tauris and publishers, 1987, p27.
- ۳۴- ساندرز؛ همان، ص ۱۵۳ و ۱۵۲.
- ۳۵- رمزی؛ همان، ج ۱، ص ۴۱۴.
- ۳۶- رشیدالدین فضل الله؛ همان، ج ۱، ص ۷۲۰.
- ۳۷- همانجا.
- ۳۸- و صاف الحضرة، شهاب الدین عبدالله بن فضل الله شیرازی؛ تحریر تاریخ و صاف، مصحح: عبدالحمید آیتی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۴ش، ج ۱، ص ۲۸.
- ۳۹- قلقشندی؛ همان، ج ۴، ص ۳۰۸.
- ۴۰- به نظر می رسد، هروی در گزارش این خبر نام زمامدار خراسان را اشتباه نقل کرده است. زیرا قبل از تأسیس حکومت ایلخانان در ایران امرایی که از طرف حکومت مرکزی جهت اداره نواحی شرقی و مرکزی ایران گسیل شدند، به ترتیب عبارت بودند از جنتمور، نوسال، گرگوز و ارغون آغا. احتمالاً "چینقای یکی از حاکمان جزء و امرای محلی بوده که از طرف یکی از امرای مذکور در بالا در امور حکومتی دخیل بوده است و هروی به اشتباه او را امیر خراسان عنوان می کند.
- ۴۱- هروی، سیف بن محمد؛ تاریخنامه هرات، مصحح: محمد زبیرالصدیقی، کلکته، انتشارات چاپی کلکته، ۱۳۶۲هـ، ص ۲۲۹.
- ۴۲- قلقشندی؛ همان، ج ۴، ص ۳۰۹.

- ۴۳- سیفی هروی؛ همان، ص ۱۲۵ و ۱۲۴.
- ۴۴- جوزجانی، منهاج سراج؛ طبقات ناصری، مصحح: عبدالحی حبیبی، کابل، چاپخانه دولتی کابل، ۱۳۴۳هـ، ج ۲، ص ۱۷۶.
- ۴۵- رشیدوو؛ همان، ص ۱۱۴ و اشپولر؛ همان، ص ۵۷ و ۶۷.
- ۴۶- رشیدالدین فضل‌الله؛ همان، ج ۲، ص ۱۰۴۴ و میرخواند؛ همان، ج ۵، ص ۲۶۸.
- ۴۷- رشیدالدین فضل‌الله؛ همان، ج ۲، ص ۱۰۴۵.
- ۴۸- خواندمیر؛ همان، جزء اول از مجلد سوّم، ص ۱۰۲ و رشیدالدین فضل‌الله؛ همان، ج ۲، ص ۱۰۴۵.
- ۴۹- خواندمیر؛ همان، جزء اول از مجلد سوّم، ص ۲۶۸.
- ۵۰- رشیدالدین فضل‌الله؛ همان، ج ۲، ص ۱۰۴۵.
- ۵۱- خواندمیر؛ همان، جزء اول از مجلد سوّم، ص ۱۰۲.
- ۵۲- رشیدالدین فضل‌الله؛ همان، ج ۲، ص ۱۰۴۶.
- ۵۳- میرخواند؛ همان، ج ۵، ص ۲۶۹.
- ۵۴- مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی‌بکر؛ نزهه القلوب، به اهتمام گئی لسترنج، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳ش، ص ۵۸۱ و ۵۸۰ و میرخواند؛ همان، ج ۵، ص ۲۶۹ و خواندمیر؛ همان، جزء اول از مجلد سوّم، ص ۱۰۲.
- ۵۵- میرخواند؛ همان، ج ۵، ص ۲۶۹ و ۲۷۰ و خواندمیر؛ همان، جزء اول از مجلد سوّم، ص ۱۰۲ و تقوی و قزوینی؛ همان، ج ۶، ص ۴۰۱۳.
- ۵۶- میرخواند؛ همان، ج ۵، ص ۲۷۰.
- ۵۷- مستوفی؛ همان، ص ۵۸۱ و ۵۸۰ و میرخواند؛ همان، ج ۵، ص ۲۷۰.
- ۵۸- رشیدالدین فضل‌الله؛ همان، ج ۲، ص ۱۰۴۷ و تنوی و قزوینی؛ همان، ج ۶، ص ۴۰۱۳.
- ۵۹- رشیدالدین فضل‌الله؛ همانجا.
- ۶۰- همانجا.
- ۶۱- همانجا.
- ۶۲- رشیدوو؛ همان، ص ۱۱۵.
- ۶۳- خواندمیر؛ همان، جزء اول از مجلد سوّم، ص ۱۰۲.

- ۶۴- رشیدالدین فضل‌الله؛ همان، ج ۲، ص ۱۰۶۲.
- ۶۵- همانجا.
- ۶۶- میرخواند؛ همان، ج ۵، ص ۲۸۳ و رشیدالدین فضل‌الله؛ همان، ج ۲، ص ۱۰۶.
- ۶۷- خواندمیر؛ همان، جزء اول از مجلد سوم، ص ۱۰۸.
- ۶۸- رشیدالدین فضل‌الله؛ همان، ج ۲، ص ۱۰۶۲.
- ۶۹- مستوفی؛ همان، ص ۵۸۱ و ۵۸۲ و میرخواند؛ همان، ج ۵، ص ۲۸۳. این دو منبع شمار سپاهیان برکه را حدود سیصد هزار نفر ذکر می‌کنند.
- ۷۰- سیفی هروی؛ همان، ص ۳۰۱ و ۲۹۰ و نطنزی؛ همان، ص ۱۳۵.
- ۷۱- رشیدالدین فضل‌الله؛ همان، ج ۲، ص ۱۰۶۳.
- ۷۲- میرخواند؛ همان، ج ۵، ص ۲۸۳ و رشیدالدین فضل‌الله؛ همان، ج ۲، ص ۱۰۶۳.
- ۷۳- رشیدالدین فضل‌الله؛ همان، ج ۲، ص ۱۱۰۵ و ۱۱۰۴.
- ۷۴- ساندروز؛ همان، ص ۱۵۸.
- ۷۵- رمزی؛ همان، ج ۱، ص ۴۵۶ و ابن‌کثیر؛ همان، جزء ثالث عشر، ص ۲۴۹.
- ۷۶- ابن‌کثیر؛ همان، جزء الثالث عشر، ص ۲۵۵ و ۲۵۸.
- ۷۷- (رشیدالدین فضل‌الله؛ همان، ج ۱، ص ۷۴۰).
- ۷۸- محی‌الدین بن عبدالظاهر؛ همان، ص ۳۳۵ و ۳۳۴.
- ۷۹- همان؛ ص ۴۰۰.
- ۸۰- ابن‌کثیر؛ همان، جزء الثالث عشر، ص ۲۵۸.
- ۸۱- رشیدالدین فضل‌الله؛ همان، ج ۱، ص ۷۴۰.
- ۸۲- رشیدالدین فضل‌الله؛ همان، ج ۱، ص ۷۴۸ و ۷۴۷.
- ۸۳- ساندروز؛ همان، ص ۱۵۸.
- ۸۴- ابوالفداء، الملک المویّد اسماعیل؛ المختصر فی اخبار البشر (تاریخ ابوالفداء)، مصحح: محمد افندی، قاهره، المطبعة الحسينیه المصریه، بی‌تا، جزء الرابع، ص ۱۶ و رشیدالدین فضل‌الله؛ همان، ج ۱، ص ۷۴۰.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی